

# معجزه از نظر علم

-۲-

اوستند تاها و حیوانها من مستر واحد و لهذا بعد کبار  
الذات و ربه المصنوع من المستر قوتها و قدرها و عظمتها  
مستور است و در این عالم که ما در آن هستیم و در آنجا  
مستور است و در آنجا که ما در آن هستیم و در آنجا

قرآن حکایات حق و حقیق و راست است و خود مستحق و مستحق  
تلاوت است و در آنجا که ما در آن هستیم و در آنجا  
مستور است و در آنجا که ما در آن هستیم و در آنجا  
مستور است و در آنجا که ما در آن هستیم و در آنجا

هر زمان که انسان فکر میکند که این جهان طبیعت  
در برابر او سکوت محض پیش گرفته ، و نوامیس و سنن  
طبیعی بی اعتناء و بی توجه بانسان راه خود را طی میکند ،  
و بانجام وظایف و اجراء مأموریت جاودانی خود سرگرم و  
مشغولند ، و هیچگونه منفذی در برابر آدمی وجود ندارد که  
اورا با آفاق غیب و جهان اسرار آشنا سازد ، بی اختیار از  
وضع متعلق و کار فرو بسته و مناظر و مظاهر هول انگیز و رعب  
افزای طبیعت دچار نوعی عجز و زبونی خسته کننده و آزار دهنده  
میشود ، و بیاد شعر «متنبی» میافتد که گفت :

«ومن تفکر فی دنیا و مهجته اقامه الفکرین العجز والتعب!»  
هر کس که در کار جهان و در حال دل خویش  
بیندیشد ، فکر او را در میان زبونی و خستگی و امیدارد !  
گاهی ذهن آدمی متوجه این معنی میشود که  
نوع انسان بسیاری از خواص اجسام و نظامات طبیعت را کشف  
کرده ، و توانسته است با بال و پر علم و صنعت با آفاق فضا و  
عرصه پهناور آسمانها صعود کند ، و بسرعتی نظیر سرعت  
برق مسافتهای دور و دراز را بپیماید ، و در یک لحظه سخن  
خود را روی امواج «اثر» در سراسر جهان طنین انداز کند ،  
ولی آیا این همه قدرت و صنعت میتواند کوچکترین لغزی از  
اسرار حیات و ساده ترین معمائی از رازهای وجود را  
حل کند !؟

مشکلی از مشکلاتش حل نخواهد شد ، بلکه اشکالات  
تازه ای نیز بر اشکالات سابقش افزوده خواهد شد !  
چنین فرض کنید که انسان هر جزئی از اجزاء  
طبیعت را با سرانگشت علم و تجربه تجزیه و تحلیل کند ، آیا  
این قدرت چیزی از حیرت و دهشتش خواهد کاست ؟ آیا  
تعجب شدیدی را که درباره رابطه فکر خودش با اشیاء ، و  
همچنین درباره ادراک روان خود و خواص و قوای آن احساس  
میکند فرو خواهد نشاند ؟

مسئله نه ! زیرا فکر انسان در آخرین مرحله سیر  
و جولان خود جز باین نتیجه نخواهد رسید که : آدمی ابزار  
و آلت خلاقه ای است که کارهایی عجیب و حیرت انگیز انجام  
میدهد ، ولی هیچگاه باین راز که چگونه مطالب و معانی  
را ادراک میکنند ؟ و چگونه آن کارهای عجیب و حیرت انگیز  
را انجام میدهد ؟ پی نخواهد برد ! و بنابراین همه چیز  
همچنان بصورت لغز و معمائی لاینحل در برابر فکر او  
خواهد ماند !

ما برای بحث درباره « معجزات » - که سد راه  
بسیاری از جویندگان و پویندگان راه ایمان به نبوت شده -  
از همین مدخل وارد میشویم ، و تشکیک این گروه را مورد  
بررسی و ارزیابی قرار میدهیم :

علت تشکیک این طبقه درباره موضوع نبوت و بعثت  
پیبران اینست که تصور میکنند وقوع معجزات مستلزم  
خرق نوامیس و برهم خوردن سنن و قوانین منظم طبیعت  
است ، و چون ایمان باین نوع از امور خارق طبیعت ، شرط  
ایمان به نبوتست ، از این جهت درباره نبوت و وحی دچار

جواب این سؤال مسلماً منفی است ، زیرا کسیکه  
از یک موزه کوچک عجائب هنر و آیات فن بموزه ای  
بزرگتر وارد شود بدون تردید دهشت و حیرت و اشتیاقش  
بشناختن اسرار آن عجائب و آیات خواهد افزود ، و نه تنها

شک و تردید میشوند ، و موضوع معجزه را مانند سدی محکم در راه ایمان به نبوت می‌پندارند . و بهمین مناسبت مسئله وحی و نبوت را با تأویلات و تفسیراتی که با روح ایمان صحیح و نص صریح قرآن موافق نیست توجیه و تعلیل میکنند ، و خلاصه این تأویل و توجیه اینست که : وحی یکنوع روشنی و کیفیت خاصی از کیفیات و حالات نفس انسانی است که بعضی از مصلحین و خیرخواهان بشریت در اثر شدت علاقه باصلاح و سروسامان دادن به زندگانی آشفته بشر در جان و دل خود احساس میکنند ، و در اثر احساس این کیفیت و ادراک این حالت روحی چنان می‌پندارند که اراده پروردگار ایشان را حمایت میکند ، و وحی او در دل ، و سخنش بر زبان ایشانست ، و آنگاه با اتکاء بهمین پندار و استظهار بهمین تصور و خیال بدعوت مردم قیام میکنند . ولی در واقع و نفس الامر رابطه خاصی میان ایشان و خدا وجود ندارد ، و هیچگونه ندائی از غیب بگوش ایشان نرسیده است !

اما خوارق عاداتی که بنام معجزات از ایشان سر میزده مربوط با اطلاعی است که بعلمی از علوم طبیعی - خارج از حوزه معلومات مردم زمان خود - بدست آورده بودند ، و آنرا در راه اقناع و جلب توجه مردم مورد استفاده قرار میداده‌اند !

این ، خلاصه مقاله منکرین نبوت در عصر حاضر است . خوانندگان این مقاله بیاد دارند که ما ، در مبحث «نبوت» ثابت کردیم که موضوع نبوت ، مانند قانونی از قوانین طبیعت ، و رابطه‌ای از قبیل رابطه پدر و فرزند بر اساس تربیت و ارشاد است ، و بهیچوجه معقول نیست که زندگانی اولین فرد تا آخرین فرد بشر بدون آنکه کلمه‌ای غیبی و پیامی الهی بشنود سپری گردد . والا ارزش و اعتبار انسان در مقابل وجدان و عقل خودش بهدر خواهد رفت ، زیرا هیچگونه کلام و پیامی که ارزش و مقام او را تثبیت و احراز کند از جهان غیب و دستگاه ماوراء طبیعت نشنیده است !

و اما در خصوص معجزات باید متذکر بود که قرآن کریم معجزات «حسی» پیامبران گذشته را بایمانی صریح و منطقی قاطع و غیرقابل تأویل توصیف و تأیید کرده ، و

موضوع بیرون آمدن شتر صالح از دل کوه ، و مبدل شدن عصای موسی به مار و ساخته شدن پرندۀ از گل بوسیله عیسی ، و بسیاری از اینگونه معجزات و خوارق عادت را صریحاً شرح داده ، و اندک اشاره‌ای که حکایت از آن داشته باشد که پیامبران این خوارق را با استفاده از علوم طبیعی انجام داده باشند بکار نبرده ، بلکه ، بالعکس ، بیان کرده‌است که موسی چون عصای خود را مبدل به اژدها دید پا بفرار گذاشت ، و این بیان بخوبی نشان میدهد که خود موسی نیز از حقیقت کار و سر معجزه‌ای که در برابر چشمش بوقوع می‌پیوسته هیچگونه اطلاعی نداشته‌است !

باتوجه باین نکته ثابت و مبرهن میشود که فلسفه بافیهای کسانی که معجزات پیامبران را با اطلاع ایشان بررسی از اسرار طبیعت استناد میدهند بکلی غلط و بی‌اساس است . در مبحث معجزات نکته مهمی که میباید ، همیشه ، در نظر داشته باشیم اینست که هر یک از موجودات و مخلوقات جهان طبیعت بوجود می‌آید ، خود معجزه‌ای جداگانه است ، و بطور کلی عملیه ایجاد و خلقت ، در هر حال و بهر نحو که صورت گیرد ، در حد ذات خود اعجاز و مایه حیرت و انگیزه تعجب است ! باینمعنی که برای شخص متفکر و روشن بین بیرون آوردن شتری از دل کوه عجیب‌تر از بیرون آوردن آن از شکم شتری دیگر نیست ، و همچنین اهمیت ایجاد ماری از عصا پیش از ایجاد آن از تخم مار دیگر ، و ساختن پرندۀ زنده‌ای از گل حیرت‌انگیزتر از ساختن آن از بیضه پرندۀ دیگر نخواهد بود .

تنها فرقی که میان این دونوع از آفرینش وجود دارد اینست که هر کدام تابع سنتی جداگانه و قانونی مخصوص از قوانین خلقت است ، و یکی از آن دونوع بطور دائم و مستمر انجام میگیرد ، ولی آن نوع دیگر - که معجزه نامیده میشود - بطور استثناء و در مواردی خاص ، بمنظور اقامه یک حجت قطعی و محسوس ، برای اقناع و مجاب ساختن منکرین نبوت ، صورت می‌پذیرد . و چون اینگونه آفرینش تابع سنت و قانونی خاص است که شرائط آن کمتر فراهم میشود از اینجهت وقوع آن نیز کمتر است .

نکته دیگر که توجه بآن ، در این زمینه ، ضروری

است اینست که خدا در آفریدن اشیاء ، مانند صنعتگران بشر ، احتیاج بکارخانه و کوره و دم و قرع و انبیک و آلات و ادواتی ندارد ، بلکه همان اراده او بتنهائی برای ایجاد هر موجودی که بخواهد کافی است .

داستان ابراهیم در قرآن کریم ناظر بهمین معنی است ، زیرا ابراهیم تصور کرده بود که خلقت موجودات با کیفیت و اسلوب محسوسی انجام میگردد ، و بهمین جهت برای اطلاع بر آن کیفیت و اسلوب عرضه داشت : « رب ارنی کیف تحیی الموتی ؟ » پروردگارا بمن بنمای که چگونه مردگان را زنده میسازی ؟ پس آفریدگار در جواب گفت : « اولم تو من ؟ » آیا باین حقیقت ایمان نیاورده ای ؟ ابراهیم گفت : « بلی ، ولكن لیظمن قلبی » چرا ، ولی میخواهم تادلم اطمینان پذیرد . پروردگار گفت : « فخذ اربعة من الطیر فصر هن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء ثم ادعهن یا تینک سعیا (۱) » چهار پرنده بگیر ، و ذبح کن ، و آنگاه هر جزء از اجزایشان بر سر کوهی بگذار ، و سپس آنها را بسوی خود بخوان تا بجانب تو روان گردند .

ابراهیم فرمان آفریدگار را بکار بست ، ولی از اجراء آن فرمان چیزی بجز اراده خالق نیافت ، و دریافت که اسلوب خلقت همان اسلوبی است که هر روز و هر آن دسته دسته موجودات را ، از نبات گرفته تا حیوان و انسان ، ایجاد میکند ، و ماده و قوه را تبدیل و تجدید مینماید . بنابراین کلیه امور و اشیاء عالم ، از آغاز تا انجام ، معجزات و آیات و موجب حیرت و تعجبند ، و حشمتی که در خلقت آنها بدست خود ماهم اجراء شود چیزی از حیرت و دهشت ما نخواهد کاست ، همانطور که افکندن عصا و تبدیل شدن آن به مار بدست خود موسی بود ، ولی با وجود این چنان وحشت و دهشتی در دل او پدید آورد که بی اختیار پا برقرار نهاد !

نکته دیگری که تذکر آن در این زمینه ضروری است اینست که خدا قوانین طبیعت و نوامیس خلقت را برای آن برقرار ساخته است که خود را در آن قید و بند مقید و مغلول سازد ، و مجبور باشد که همیشه و در همگی موارد

اراده خود را در چهارچوب همین قوانین و با رعایت همین سنن اجراء کند ، و برای قدرت مطلقه آفریدگار هیچ مانعی در کار نیست که دربارهای از موارد استثنائی اراده خود را در ظروف سنن و قوانین دیگری که پیش مردم معلوم و مفهوم نیست جریان بخشد ، تا مردم - بمانند فلاسفه یونان - تصور نکنند که خدا قادر بر مخالفت سنن طبیعی نیست !

\*\*\*

تا اینجا سخن ما درباره رابطه معجزه با طبیعت و قوانین عمومی آن و همچنین درباره ارتباط معجزه با آفریدگار طبیعت بود ، و اکنون بیحث درباره علاقه معجزه بمردم و آثار آن در دعوت پیمبران می پردازیم ، و سخن خود را در این فصل باین سؤال آغاز میکنیم :

آیا صدور معجزات ضروری و حتمی بوده است ؟ برای جواب گفتن باین سؤال لازم است دورنمایی از وضع اجتماعی عصور اولی و قرون بدائی بشر را بنظر بیآوریم ، و از خاطر خود دور نداریم که مردم آن روزگار همگی جاهل و دارای فکری محدود بحدود محسوسات و گرفتار سحر و انواع اوهام و خرافات بودند ، و سکنه هر ناحیه در عزالت بسر می بردند ، و از اوضاع و احوال سایر نواحی هیچگونه اطلاعی نداشتند . ظواهر خلقت و پدیده های طبیعت را میدیدند ولی بهیچوجه قادر بر تعلیل و توجیه آن نبودند ، و زندگی ایشان همیشه در معرض حوادث بود ، و هجوم امراض و بائی ایشان را فوج فوج بگورستان میفرستاد ، و طبقات کاهنان و حکام مستبد بر جان و مال و عرض و ناموشان بوفق دلخواه و بدون مسئولیت حکومت میکردند ، و خلاصه سخن آنکه مردم آن روزگاران مانند گله های گوسپندی که چوپانی آنها برعهده گرگها باشد سراسیمه و سرگردان در بیابان زندگی متواری بودند ، و هیچگونه علم و ادب و نظم و فرهنگی در کارشان نبود .

در چنین اوضاع و احوالی ناگهان و بطور بیسابقه یکنفر در میان یکی از این اقوام برمیخاست ، و تصمیم میگرفت که کلیه بتها و معبودهاشان را درهم بشکند ، و مردم را از اسارت و پیمودن راه شر و ضلال باز دارد ، و پراخ خیر و

(۱) - ۲۶۰ - سوره بقره .

هدایت رهبری کند ، و از پیروی طریقه آباء و اجداد و احترام مراسم و تقالید خرافی قبیله‌گی بازمان دارد .

چیزی که از همه این امور در نظر آن مردم عجیب‌تر و دهشت‌انگیزتر مینمود آن بود که فرد خود را بعنوان پیمبر معرفی میکرد ، و میگفت : من فرستاده خالق آسمان و زمینم ، و خدای جهان مرا از میان همگی افراد برگزیده ، و بوحی و فرمان خود اختصاص داده ، و بامن سخن گفته است ! و مهمتر از همه آنکه این فرد ، معمولاً ، ثروتمندی هم نداشت ، و از خاندانهای معتبر و زورمند هم نبود ، تا لاقلاً از جهت داشتن مال و جاه مورد ملاحظه و احترام مردم باشد !

فکر کنید در اینصورت و در چنین اجتماع منحل و پیر و منطبق کودکانه چه کسانی ممکن بود بآن پیمبر بگروند ، و دعوتش را بپذیرند ؟

بدون تردید ، در آغاز کار ، جز عده‌ای معدود و انگشت‌شمار ، که دارای روح حق‌پرستی و نیروی تشخیص و تحقیق بودند ، کسی دعوت آن فرد را نمی‌پذیرفت ، و این عده حتی در زمان ما ، که دوره علم و آزادی و دموکراسی نام دارد ، بآن اندازه بالغ نمیشوند که بتوانند انحرافات اجتماع را تعدیل و اصلاح کنند ، و پایه محکمی برای عمران و آبادی برقرار سازند ، و یک جنبش دامن‌دار فکری و اخلاقی بوجود آورند . زیرا اجراء اینگونه برنامه‌ها مستلزم بیداری و آمادگی عمومی طبقات عامه و مولد اجتماع است . و رجال اصلاح ، بدون جلب توجه و پشتیبانی این طبقات هیچگاه نمیتوانند بهدفهای عالی و منظورهای مقدس اصلاحی خود نائل شوند . خاصه آنکه منظور مهم خالق از فرستادن پیمبران تربیت و هدایت این جماعت است . زیرا این جماعت بعزت گرفتاریهای زندگی و اشتغال بضروریات مادی مجال و فراغتی برای فکر و تحقیق درباره صفات الهی و ادراک کمال و جلال و جمال خالق ندارند ، و بهمین جهت پروردگار در نبوتها و شریعتهای قدیم منطق و وجدان ایشان را بیش از منطق و وجدان طبقات خواص مورد رعایت و عنایت قرار داده است ، زیرا جمعیت واقعی اقوام امم عالم از همین طبقات تشکیل می‌یابد ، و امور اجتماعی جز بوسیله ارضاء و اصلاح ایشان سامان نمیگیرد ، ولی فلاسفه و حکماء عده معدود و محدودی بیش نیستند ، و هرگاه خدا در کار

ارسال رسل و تشریح شرایع منطبق پیچیده و دشوار و ذوقها و سلیقه‌های مختلف ایشان را مدار امر قرار میداد هیچکس بجز آن عده به پیمبران ایمان نمی‌آورد ، در صورتیکه نسبت شماره ایشان در میان توده‌های بشری نسبت موی سپیدی در بیکر گاو سیاهی بیش نیست .

با توجه به این حقایق روشن و مبرهن میشود که برای ارشاد و هدایت و تنظیم و اداره اکثریت مردم در آن روزگاران که بیشتر معلوماتشان بر محور کیمیاگری و سحر و احضار جن و استفاده از ارواح و امثال آن دور میزد ، و بازار حيله‌گری ، و چشم‌بندی کاهنان رونق و رواج کامل داشته ، غیر از وسائل منطق و عقل وسیله دیگری لازم بوده است .

بطوری که مشاهده میکنیم ، هنوز قسمت عظیمی از بقایای سحر و شاعر خرافی عهد بت پرستی در فکر و روح بسیاری از مردم رسوخ و نفوذ دارد ، و دستگاه بسیاری از دجالان و شعبده‌بازان از دستگاه پزشکان و دانشمندان گرمتر و پر جمعیت تر است ، بنابراین چگونه ممکن است که خدا این جانب مهم و جنبه حساس از عواطف و روحیات کودکانه اکثریت بشر را فرو گذارد ، و برای هدایت ایشان از طریق حس و اقامه حجت قاطعی موافق با مذاق و زعم ایشان و جوابگوی اقتراح و پیشنهادشان اقدام نکند ؟

ما وقتی این حقایق را مورد دقت و مطالعه قرار دهیم ، و باین نکته توجه کنیم که وقوع معجزات برای تحصیل يك نتیجه بسیار بزرگ ، بلکه بزرگترین نتیجه عالم حیات ، یعنی توجه دادن قسمت عظیمی از خلق بایمان نسبت بخالق و نجات دادن ایشان از سقوط در دره هولناك بت پرستی است ، آنوقت اعتراف خواهیم کرد که معجزه برای نجات و هدایت بشر - که منظور نهائی دعوت و بعثت پیمبران است - امری لازم و ضروری است .

جای تردید نیست که معجزات حسی کمتر میتواند در اقناع کسانی که در برابر حجت‌های عقلی و ادله فکری تسلیم نشده‌اند ، مؤثر واقع شود ، و با توجه باین معنی چنین بنظر میرسد که منظور از اینگونه معجزات اقناع نبوده ، بلکه این نوع از معجزات ، در اغلب موارد ، بقصد جلوگیری از مکابره و فلیج کردن فعالیت‌های مفسدین و معاندین انجام میگرفته ، تا باینوسیله هیچگونه راه عذری نداشته باشند ،

و از سراجبار و اکراه در برابر دعوت پیمبران تسلیم شوند .  
 و بهمین جهت پیمبران در آخرین مرحله احتجاج و پس از آنکه  
 کار انکار و عناد منکرین از حد میگذشته باین وسیله متوسل  
 می شده اند، چنانکه موسی - همانطور که قرآن حکایت میکند -  
 در مقام محاجه با فرعون ، نخست از در احتجاج عقلی وارد  
 شد ، و در پایان کار وقتی که فرعون او را تکذیب و تهدید  
 بزندان کرد ، دست بعصا برد ، و معجزه حسی خود را آشکار  
 ساخت . و همین جریان نشان میدهد که معجزات حسی آخرین  
 تیر در ترکش پیمبران بوده که در برابر معاندین و مغرضین  
 بکار می برده اند ، و برای ارشاد و هدایت بقیه مردم چندان  
 مؤثر نبوده است ، چنانکه قرآن کریم در داستان قوم نمود  
 میگوید : آن قوم در برابر معجزه پدید آمدن شتر از دل کوه  
 تسلیم نشدند ، و آن شتر را که نشانه ای از جانب خدا بود  
 بیازردند ، و آنکه میگوید : «وما نرسل بالایات الا تخویفاً (۱)»  
 ما اینگونه آیات را جز برای ایجاد رعب و هراس نمیفرستیم .  
 دقت در این جمله اخیر نشان میدهد که معجزات  
 حسی ، نه برای اقناع مردم ، بلکه بمنظور اتمام حجت صورت  
 می گرفته است .

\*\*\*

اکنون که موضوع معجزات روشن شد ، و مدلل  
 گشت که وقوع معجزات هیچگونه مخالفتی با سنن طبیعت  
 ندارد ، و همچنین ضرورت و لزوم معجزات بثبوت رسید ،  
 تذکر این مطلب لازم است که :  
 هرگاه منکرین نبوت و وحی در بحث و تحقیق  
 راجع باین موضوع نیز همان اسلوب علمی و روش منطقی را  
 که در خصوص بحث راجع بماده بکار می برند معمول  
 میداشتند ، هیچگاه بخود اجازه نمیدادند که موضوعی را که  
 هنوز هیچگونه دلیلی علمی بر بطلان آن بدست نیامده رد  
 کنند ، بلکه هرگاه انصاف را رعایت میکردند . بخود اجازه  
 نمیدادند که در این باره با پیمبران و اوصیاء ایشان ، جز  
 بعنوان استفسار و استفاده ، وارد بحث شوند . زیرا همانطور  
 که يك فرد عامی و راهگذر حق ندارد که با «ملکن» و  
 «مارکونی» و «ادین» و امثال ایشان از ارکان واقطاب  
 علوم مادی وارد بحث و مناقشه شود همچنین اگر انصاف در  
 کار باشد روا نیست که کسی با پیمبران درباره آنچه در آفاق  
 بلند حیات و روح دیده اند از سرجدال و انکار درآید :

(۱) - قسمتی از آیه ۵۹ از سوره اسراء  
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 ژنرال جامع علوم انسانی